

پرده خوانی یا پرده نویسی؟

نگاهی سنجشگرانه به توانمندسازی مدیران و مربیان مدرسه‌ای

پای سخنان دکتر محمدرضا سرکارآرانی، استاد دانشگاه ناگویا، ژاپن

کلیدواژه‌ها: پرده‌نویسی، پرده‌خوانی، توانمندسازی معلمان، بهسازی آموزش

اسفندماه سال گذشته بیش از هزار نفر از سرگروه‌های آموزش ابتدایی و متوسطه استان آذربایجان شرقی در دو نوبت در تالار معلم تبریز گرد هم آمدند تا درباره یک قرن جهد جهانی برای بهسازی آموزش گفت‌وگو کنند. ماهنامه رشد مدیریت مدرسه با انتشار سخنان دکتر محمدرضا سرکارآرانی که در ابتدای یکی از این نشست‌ها عنوان شد، خوانندگان را به بازاندیشی درباره پرسش‌ها و بحث‌های مطرح‌شده در آن دعوت می‌کند. با تشکر از خانم طاهره خادمی، معاون مدرسه ابتدایی شهید مظفرپور ناحیه یک قم، که در تهیه و تنظیم این گزارش ما را یاری کردند.

یک بار تدریس و سال‌ها تکرار حرف می‌زند، دیگری اما از یک بار تدریس و واسازی آن برای بهسازی مستمر تدریس‌های دیگر! البته تجربه نشان می‌دهد، این مشارکت و گفت‌وگوی فعال شاید برای دبیران مقطع متوسطه دشوارتر باشد. چون معلمان ما در مقطع متوسطه بیشتر پشت حصارهای حصین موضوع درسی قرار می‌گیرند. در مقطع متوسطه کلیدواژه تخصص بیشتر دلبری می‌کند. حتی در آموزش ریاضیات این دوره، بعضی می‌گویند ما تنها بخش هندسه یا جبر را تدریس می‌کنیم! موضوع درس، محتوا و فن انتقال آن برای ارزشیابی آن قدر جان می‌گیرد و وزن پیدا می‌کند که میدان‌دار همه نفس‌ها و مقاصد تربیتی و مدرسه‌داری می‌شود. نفس‌هایی که در تعامل با هم، قرار بود از یادگیری، از پرورش، از خلاقیت، از آگاهی، از فهم، از نقد و کنکاش بیاموزند، در چارچوب موضوع درسی تعیین‌شده، نقالی و پرده‌خوانی آن محصور و محدود می‌شوند!

پرورش حرفه‌ای برای توانمندسازی پرده‌خوانی آموزگاران، آموزش را برای ارزشیابی می‌خواهد و کمتر دغدغه یادگیری بچه‌ها را دارد. ولی وقتی همکاران را صدا می‌کنید و می‌برید به کلاستان و از او می‌خواهید بیا با هم ببینیم بچه‌ها چه کار می‌کنند، بیا برویم زهر را ببینیم، احمد را ببینیم، ببینیم حسن سر درس شیمی چقدر خندان و فعال است، آنجا سرگروه است، چرا وقتی به کلاس ریاضی می‌آید، جور دیگری رفتار می‌کند؟ در این مناسبت‌ها، یادگیری از هم برای بهبودی آموزش آغاز می‌شود.

یادگیری از صحنه‌پردازی این دو تدریس و دیدن رفتار بچه‌ها در فرایند آن شگفت‌انگیز است. تازه متوجه می‌شویم که حرفه‌ای شدن برای پرده‌نویسی نیازمند گفت‌وگوی اثربخش درباره صحنه‌پردازی‌های یادگیری در مناسبت‌هایی تازه است؛ مستلزم دیدن بچه‌هاست. تغییر این نگرش است که ما قرار نبود تنها معلم شیمی باشیم؟ قرار بود معلم باشیم و در فرایند آموزش موضوعی مشخص، مانند شیمی، انسان تربیت کنیم. برخی از همکاران حتی فراموش می‌کنند آموزش شیمی با صرف دانستن محتوای این درس به سرانجام یادگیری نمی‌رسد و بار یادگیری را به منزل رشد و تربیت علمی دانش‌آموز نمی‌برد. بنابراین، توانمندسازی برای پرده‌نویسی نیازمند به هم خوردن قرارهای رسمی و رایج در مدرسه

قدیم‌ها به معلمان دبیر هم می‌گفتند. دبیری شأن نویسنده‌گی هم داشت. سال‌های گذشته وقتی مقابل دانشگاه تهران قدم می‌زدیم، کتاب‌های بسیاری را می‌دیدیم که زیر نام نویسنده نوشته شده بود؛ دبیر دبیرستان‌های تهران. معنی ساده‌اش این بود که دبیری شأن معلمی است. دبیر پرده‌نویس هم بود؛ فقط پرده‌خوان نبود. پرده‌نویسی شأن دبیری بود و دبیر ضمن آموزگاری، طراح آموزش هم بود. به پیام‌های کتاب درسی بسنده نمی‌کرد. کما اینکه کتاب را نقد می‌کرد، کتاب را وارسی دوباره می‌کرد، با دوستانش کتاب را واکاوی می‌کرد. با مواد آموزشی دست‌ساز خود پیوند می‌داد و سنجش‌گرانه به آن می‌نگریست و با نویسندگانش به گفت‌وگو و مکاتبه می‌پرداخت. حتی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی صدایشان می‌کرد و درباره بازبینی کتاب‌های درسی از آن‌ها کمک می‌خواست. بعضی وقت‌ها از آن‌ها می‌خواست درس‌هایی را به شکل گروهی طراحی یا از نو واسازی کنند یا بر اساس برنامه درسی بین محیط‌زیست گوناگون بچه‌ها و محتوای کتاب‌های درسی پیوند بزنند و راهنمای تهیه مواد درسی و آموزشی درخور حال بچه‌ها تولید کنند.

چگونه آنچه را داشتیم به خاطر بیاوریم و آن را بازسازی کنیم؟ چرا و از چه زمانی به تله تکرار افتاده‌ایم؟ چگونه می‌توانیم از آن بیرون شویم؟ چرا در نزاع ذهنی مأموریت و چشم‌انداز، تعادل از کف داده و پشت حصارهای حصین مأموریت عافیت‌طلبی کرده‌ایم؟ بنابراین، حالا نقشمان بیشتر پرده‌خوانی شده است تا پرده‌نویسی! آیا راهی برای بازگشت به نقش پرده‌نویسی، یعنی طراحی آموزش، تولیدکنندگی مواد آموزشی و توانایی در توسعه آن‌ها در مربیان وجود دارد؟ پنجره‌هایی گشوده داریم، ولی آیا هنر تماشا تنها نیازمند پنجره است؟ هنر تماشا را کجا می‌توان جست‌وجو کرد؟ چه توانایی‌هایی را در مدیران مدرسه و معلمان پرورش می‌دهیم؟ چه مهارت‌هایی ما را توانمند می‌کند تا از تله تکرار به درآییم؟

فراگرفتن از تله تکرار

کارگاهی که ما را از توانمندسازی برای پرده‌خوانی به توانمندسازی برای پرده‌نویسی دعوت کند، نیازمند حضور و مشارکت فعال است. یکی از آموزش سخن می‌گوید، دیگری از نتیجه آن یعنی یادگیری. یکی از

اجتماعی برای تمرین اینکه هم خودمان پرده‌نویس شویم و هم بچه‌ها را پرده‌نویس تربیت کنیم. شجاعت نوشتن و گفتن و اندیشیدن در فرایندی که قاعده‌سازی را برمی‌تابد، یعنی کلاس درس، فراهم می‌شود. جایی که فرزندان ما پرسش می‌کنند، خشم خود را مهار می‌کنند، دیگری را می‌بینند و می‌پذیرند، نابرابری را بر نمی‌تابند و قاعده‌های ساخته‌شده گذشتگانمان را واکاوی و بازسازی می‌کنند؛ حتی گاهی به پیش می‌نهند و آن‌ها را از نو و اساسی می‌کنند. طرحی دیگر درمی‌اندازند. بر این اساس گفته‌ام، اگر از من بپرسند درس‌پژوهی و درس‌کاوی یعنی چی، می‌گویم صلۀ رحم! مدیر به همکاران و همکاران به بچه‌ها و همه به هم رحم کنند تا شجاعت اندیشیدن در ما نضج بگیرد. رحم کنند یعنی درک کنند، به همه یاری برسانند تا جهان خود را بسازیم. جرئت کنیم یاد بگیریم و از تغییر نهراسیم. فضای رقابت به بی‌رحمی دامن می‌زند. فضای بی‌رحم فرصت یادگیری از یکدیگر و رشد شدن را از ما می‌گیرد.

معلم رشید در معادلات اجتماعی بیرون از مدرسه قابل حک‌شدن نیست. زیرا تنها به ایفای نقش ماشین آموزش بسنده نمی‌کند و به‌مثابه بسط‌دهنده عدالت اجتماعی از مدرسه و آموزش سخن می‌گوید و در این راستا عمل می‌کند. به مدرسه می‌آید، زیرا آن را محل قرار اجتماعی برای بسط عدالت اجتماعی می‌داند.

تمرین طراحی و پرده‌نویسی مربیان را یاری می‌دهد تا رشد کنند. رشید که باشیم، به جای مناسبت‌های بیرونی مدرسه و کلاس درس، قرار و قاعده را در متن عمل تربیتی می‌سازیم. رقابت‌ها، جداسازی‌ها و تفکیک‌های فردی باعث شده‌اند مدرسه‌های امروز ما محل قرار اجتماعی نباشند و چه‌بسا به نابرابری‌ها دامن بزنند یا سعی کنند آن را اجتناب‌ناپذیر جلوه دهند. چه‌بسا به ویران‌سازی ذهنی قراردادهای اجتماعی اثربخش یاری رسانند. ما را از هم جدا و گاه متنفر کنند. یا دست‌کم اثر قواعد اثربخش اجتماعی برای کاهش نابرابری و افزایش تحرک اجتماعی را در چشم و دل فرزندانمان کم‌رنگ و آن‌ها را به بی‌اعتنایی نسبت به تبعیض دعوت کنند.

کلاس، کجاوه تحرک اجتماعی

هنوز صدای پدران و مادران زیر گوشمان است که می‌گفتند اگر می‌خواهید مثل پدر یا مادرتان نباشید، درس بخوانید. درس خواندن و مدرسه رفتن دعوت به محل قرار اجتماعی تازه‌ای بود. رفتن سر قرارهای اجتماعی تازه برای عبور از مسیر پرتنش نابرابری بود، ولی جذاب برای رشد و گاه خلاف جهت میراث زیسته خانواده، جامعه محلی و فرهنگ سنتی عمل می‌کرد. مدرسه از نو قاعده می‌ساخت، از هزینه مواجهه با نابرابری می‌کاست و فهمی تازه از قانون و عدالت را به نفس جان می‌نشانند. جایی برای توانمندسازی حرفه‌ای، تغییر آرام و مبتنی بر گشایش، گشودگی و شایستگی طبقه اجتماعی هم بود. جایی برای و اساسی قرارهای اجتماعی معمول نیز بود. جایی که به ما یاد می‌داد نابرابری امر اجتناب‌ناپذیری نیست و آموزش مدرسه‌ای پگاه برهم‌زدن مرزهای تبعیض و فاصله‌های طبقاتی نابرابر و موجب تحرک اجتماعی است.

در اینجا و اکنون ایران اما شرایط تغییر کرده است. به نظر می‌رسد، تفکیک و جداسازی‌های مدرسه‌ها تابعی از طبقه اجتماعی خانواده‌ها شده است. آیا مدرسه قدرت مواجهه با نابرابری‌های اجتماعی و کاهش شکاف‌های طبقاتی را از دست داده است؟ آیا هنوز آموزش می‌تواند



توانمندسازی برای پرده‌نویسی نیازمند

به هم خوردن قرارهای رسمی و رایج در مدرسه است؛ به ویژه آن‌ها که بیشتر ما را به تله تکرار می‌اندازند

مدرسه محل قرار اجتماعی است، محل قرار عواطف فردی، احساسات شخصی، قواعد تازه بین فردی، ایفای نقش‌های اثربخش گروهی، قوانین برابر اجتماعی، توانمندسازی و تمرین مهارت‌های به‌روز برای زندگی جمعی

است؛ به‌ویژه آن‌ها که بیشتر ما را به تله تکرار می‌اندازند. اگر شنیده‌اید که مدرسه محل قرار (قرارداد) اجتماعی است، یک معنی‌اش هم این است که معلم در این مناسبت به و اساسی قراردادهای حرفه‌ای مدرسه‌داری و کلاس‌داری‌اش می‌پردازد و با تعاملی اثربخش و در فرایند هم‌آموزی، قرارهای تازه و اثربخش‌تری می‌سازد.

مدرسه، محل قرار اجتماعی

چرا ما به مدرسه نیاز داریم؟ زیرا بچه‌ها برای اینکه جهان خود را بسازند، به جایی برای تمهید حظ زندگی و اشباع کنج‌کاوی و یادگیری برای رشد نیاز دارند. مدرسه برای آموشد ماشین‌های آموزش نیست، آزمون (تست‌زنی) و اعطای رتبه و مرتبه نیست.

مدرسه‌ای که ما را از هم جدا می‌خواهد، به تربیت آدمی نیز یاری نمی‌رساند، نابرابری را طبیعی جلوه

می‌دهد و تبعیض را اجتناب‌ناپذیر و توجیه می‌کند به انواع حیل!

مدرسه محل قرار اجتماعی است، محل قرار عواطف فردی، احساسات شخصی، قواعد تازه بین فردی، ایفای نقش‌های اثربخش گروهی، قوانین برابر اجتماعی، توانمندسازی و تمرین مهارت‌های به‌روز برای زندگی جمعی. قرار هم‌فکری و هم‌عملی‌ها برای هم‌آموزی است. تمرین و اساسی قراردادهای اجتماعی مرسوم و تمهید هنر پرده‌نویسی (یعنی نوشتن قراردادهای تازه) است.

چرا مدیران و معلمان به توانایی حرفه‌ای پرده‌نویسی نیازمندند؟ زیرا پرده‌خوان‌های قهار در بهترین حالت فرزندان ما را برای نقالی پرده‌های نوشته‌شده تربیت خواهند کرد. ولی مدرسه محل تمرین نوشتن، عمل و بازاندیشی در قراردادهای اجتماعی رایج است. محل قرار روان‌شناختی و



با فقر و شکاف‌های اجتماعی مبارزه کند؟ مدرسه‌های گوناگون چگونه بی‌صدا ولی با تبلیغات گسترده، در قالب نمانام‌ها و بزک‌هایی اجتماعی به نام کیفیت، به تلقین این پیش‌فرض یاری می‌رسانند که نابرابری در آموزش، مدرسه‌داری و تربیت، اجتناب‌ناپذیر است؟

پرسش‌هایی از این دست و توانمندسازی برای بهسازی آموزش در شرایط تازه، همه ما را یاری می‌کند بتوانیم مدرسه را به جایگاه اصلی خود که محل قرار اجتماعی و رشد شایستگی و بالندگی است برگردانیم. آموزش عمومی کشور و این شیوه رقابت که شما با آن مواجه هستید، صحنه عمل و عملکرد مدرسه‌ها را تغییر داده است. جاده مدرسه از آغاز راه بی‌قراری و تفکیک و جداسازی و تبعیض را نشان می‌دهد. فرش آموزش که می‌توانست راه موفقیت بگشاید، از ابتدای سال تحصیلی و چه بسا به هنگام ثبت‌نام تقسیم شده است؛ نابرابر! انگار غنائم پیش از مسابقه و سوت داور تقسیم شده‌اند. تازه به مدرسه که می‌رسیم، می‌بینیم آموزگاران نیز سراسر توانمند شده‌اند برای پرده‌خوانی و نقالی نقشه‌هایی که برایت کشیده‌اند!

آیا فرصتی برای رشادت باقی مانده است؟ می‌توانیم رشید شویم و آن را به مدرسه نیز برگردانیم؟ اگر بلی، چرا و چگونه؟

قرار در بی‌قراری

پاسخ شما احتمالاً بلی است، زیرا همه ما از آنچه در آموزش عمومی اتفاق می‌افتد رضایت نداریم. به علاوه، همه ما به دنبال بهسازی آموزش و مدرسه‌داری هستیم. به دنبال یک جور دیگر به مدرسه رفتن، به دنبال یک جور دیگر درس‌دادن و یادگرفتن، به دنبال یک جور دیگر گفتن و شنیدن، به دنبال یک جور دیگر دیدن و ارائه، به دنبال یک جور دیگر مدرسه‌داری و معلمی هستیم. انگار به دنبال یک جور دیگری از قرار و «قرارداد» اجتماعی هستیم! اگر قرار موجود برای تعامل اجتماعی و انسانی تنگی می‌کند، لازم است به اساس آنکه کیفیت قراردادهاست، بپردازیم. بنابراین، لازمه هر اصلاحی واکاوی قراردادهای اجتماعی موجود است. بدون واری قرارها و قراردادهای رایج مدرسه و کلاس درس، به مثابه کانون‌های اساسی اجتماعات انسانی، دشوار است انتظار داشته باشیم تغییر به بهبودی منجر شود. همان‌ها که موجب بی‌قراری اند، یعنی قراردادهای اجتماعی نابرابر و فاقد حس کرامت انسانی، از همه بیشتر مستحق تغییرند! به خاطر داشته باشیم، بدون تماشایی تازه، ایده راهنمای تازه‌ای خلق نمی‌شود و بدون امکان بازسازی، نوسازی و واسازی قراردادهای اجتماعی جاری، سخن از اصلاح و تغییر برای بهبودی، هر امر اجتماعی و از آن جمله مدرسه و کلاس درس، بی‌نتیجه می‌ماند.

شاید پنجره‌هایی باز شوند، یعنی تغییر، ولی برای بهبودی به هنر تماشای نیز نیازمندیم. معادل مدرسه‌ای تماشای تفسیر و قدرت تمیز و سنجشگری است. به کلاس درس که می‌رسیم، یعنی رسیده‌ایم به اجتماعات تفسیر، تمیز و نقادی و مفسران و سنجشگران! یعنی جایی که مشاهده‌ها و اندیشه‌ها و نظرها روایت می‌شوند. پنجره زیاد داریم، ولی هنر تماشای هم آیا داریم؟ پای کوه نشستن و از ایست سری که در آسمان دارد و هیمنه آن سخن گفتن، مسئله‌ای را حل نمی‌کند. همتی برای رفتن از دامنه آن یا کندن تونل در بطن آن لازم است. یا باید از کوه مسئله‌ها بالا برویم، یا تونلی برای حل آن‌ها تمهید کنیم.

وقتی نمی‌توانیم تماشای کنیم، یعنی ذهنی خالی داریم. چه می‌تواند ببیند ذهن خالی؟ تقریباً هیچ! در عین حال به خاطر داشته باشید، تنها ما نیستیم که از آموزش و شرایطش، که خیلی وقت‌ها به یادگیری منجر نمی‌شود و آنچه می‌خواهیم به دست نمی‌آید، ناراضی هستیم. فقط هم ما دنبال بهسازی آموزش نیستیم. جهان امروز به دنبال بهسازی آموزش است و از آنچه در مدرسه‌هایش می‌گذرد، راضی نیست. آهنگ تغییر و

تحول در آموزش سال‌هاست در گوشه گوشه جهان به صدا درآمده است. سال‌هاست که این آهنگ در کار هشداردهی است. البته در دل می‌گویید پس این همه تغییر چیست؟ عرض خواهیم کرد که تغییر بسیار است، ولی کو بهبودی! مسئله اینجا و اکنون مدرسه‌داری ما این است؛ تغییرات بسیار بدون بهبودی! تغییرات بی‌دری بدون بهبودی! یک دنیا تغییر می‌بینیم، ولی بهبودی کجاست؟ بعضی وقت‌ها بهسازی در کار نیست. بنابراین، همه به دنبال بهسازی هستند، ولی در نقطه آغاز تغییر معطوف به بهبودی با هم در اختلاف‌اند!

این وضعیت به ما می‌آموزد که ما به بازاندیشی در تجربه‌های تغییر مدرسه‌داری نیازمندیم و لازم است جور دیگری با مسئله بهسازی آموزش مواجهه کنیم. چگونه این اتفاق می‌افتد؟ من به عنوان کسی که از کلاس درس می‌آیم، فکر می‌کنم کانون بهسازی آنجاست. دوستی ممکن است سیاست‌گذار آموزشی را اولویت قرار دهد، دوستی ممکن است تاریخ آموزش را از رشدیه تا اکنون واکاوی کند و بگوید تا اینجا ما چه به دست آورده‌ایم؟ چه راهی را رفته‌ایم؟ دوستی ممکن است از پنجره دیگری تماشای جذاب‌تری عرضه کند، مثلاً بگوید این برنامه‌های درسی، این حجم کتاب‌های درسی، این شیوه استخدام معلم و... بهتر است کانون تغییر باشد. همه این‌ها پنجره‌هایی هستند برای تماشای. عرضه این تماشای‌ها و گفت‌وگو درباره آن‌ها اثربخش و راهگشاست.

ای کاش معلم می‌دانست...

تماشای من نشان می‌دهد که برای شروع، اولین کاری که می‌کنیم، می‌تواند این باشد که چینه‌ش صندلی‌های کلاس درس را به هم بزنیم. بپرسیم چرا آن‌ها را به زمین پیچ کرده‌ایم؟ کمی عقب بایستیم و شروع کنیم بچه‌ها را ببینیم. در شرایط عادی بیشتر حواسمان به موضوعات درسی و محتواس، بچه‌ها را تقریباً یادمان رفته است. ولی اگر بچه‌ها را ببینیم، ممکن است آن‌ها بیش از آنچه ما انتظار داریم، بدرخشند. بچه‌ها نیاز دارند دیده شوند. امروز بچه‌ها در سراسر کلاس‌های درس ما در دلشان نجوا می‌کنند که ای کاش معلم من می‌دانست...

دانش‌آموزی به این نکته اشاره کرد که ای کاش معلم می‌دانست، که من وقتی حرف‌هایی می‌زنم، لطیفه‌ای می‌گویم، نکته‌ای می‌پرانم،

سخن پایانی

از هم آموختن تنها به معنی کسب تجربه نیست، از تجربه خود یاد گرفتن دشوار است؛ مگر اینکه جسارت کنیم و در تجربه‌های خود و دیگران بازاندیشی کنیم. بازاندیشی در تجربه‌هاست که به یادگیری منجر می‌شود و هنر پرده‌نویسی و طراحی آموزشی را در ما پرورش می‌دهد. انباشت تجربه بعضی وقت‌ها گمان‌های بی‌گمانی در سر و دل ما ایجاد می‌کند که مثلاً من دیگر رسیده‌ام، نارسیم! ولی سال‌های کاری زیر گوش ما می‌خواند که رسیده‌ای یا برای طرحی تازه دیگر دیر شده است! این همان عجز جافتاده‌ای است که آدمی را از یادگیری ناتوان و از آگاهی، حتی به وضعیت حرفه‌ای خویش، بیزار می‌کند.

بیایید همدیگر را یاری کنیم تا دیوار موضوع درس، دیوار سن و سال‌ها، دیوار بودجه‌بندی محتوا، دیوار ابهت و تبعیض بین درس‌ها و خودبینی را واگذاریم؛ برای مثال، اینکه معلم ریاضیات را با ادبیات مقایسه کنیم و یکی را تنها به دلیل عنوان درس بر دیگری ترجیح دهیم! یا اینکه اگر در مفهوم انرژی یا اعداد برای بچه‌ها کج‌فهمی یا بدفهمی رخ دهد، رگ غیرت بجنبانیم، ولی اگر در درس علوم اجتماعی و ادبیات باشد، به راحتی از کنار آن عبور کنیم! چگونه یاد بگیریم و فهم را به نفس جان تبدیل کنیم که وزن درس‌ها متعادل است، ولی بچه‌ها متفاوت‌اند. چون اساساً رشد انسان سعادت‌مند متعادل و متناسب است و همه موضوعات درسی در خدمت رشد انسان هستند.

درهای کلاس درس را باز کنیم، دل‌هایمان را به هم نزدیک کنیم و زبان مشترکی برای گفت‌وگو بیابیم. دانش و هنر آموزش (پداگوژی) دست‌ساز خودمان را با هم به اشتراک بگذاریم. دوره‌می‌ها و آشتی‌کنان حرفه‌ای راه بیندازیم. از هم بیاموزیم و به یکدیگر یاری کنیم تا در پیش‌فرض‌های ذهنی خود درباره تدریس و مدرسه‌داری بازاندیشی کنیم. فرایندهای عمل خود را وارسی کنیم؟ به هم کمک کنیم تا جایی را که نشسته‌ایم چگونه و از کجا تماشا می‌کنیم؟ و چرا؟! به زبان دیگر، آینه‌گردانی کنیم و در آینه یکدیگر خود را ببینیم!

اگر آموزش می‌دهیم ولی یاد نمی‌گیریم، شاید به این دلیل است که بعضی وقت‌ها ابزار کیفیت را جای کیفیت گذاشته و فروخته‌ایم. مدرسه‌های شیک در صدوپنجاه سال گذشته ساخته‌ایم، ولی خیلی یادنگرفته‌ایم. به همان میزانی که در ابزار سرمایه‌گذاری کرده‌ایم، در تحول روش‌ها، رویکردها و اندیشه‌های تربیتی تغییری رخ نداده است! آیا رویکردها و بینش ما پایه پای خرید ابزار عوض شده‌اند؟ هنر تماشای تازه‌ای جست‌وجو کرده‌ایم؟ یا تنها پنجره ساخته‌ایم! آیا پنجره‌ها ما را به چشم‌انداز تازه‌ای می‌رسانند؟ فرایند بهسازی به واکاوی این فرایند می‌پردازد؛ ابزار، روش، رویکرد و نظریه!

آینه‌گردانی کنیم و ببینیم نحوه بیان، نحوه طرح مسئله، شیوه ورود به واکاوی آن، مواد آموزشی به کار گرفته شده و... اصلاً در بچه‌ها هیجانی ایجاد می‌کنند و آن‌ها را با موضوع یادگیری درگیر می‌کنند. تکلیف یادگیری را چه کسی و بر چه اساسی تعیین می‌کند و چرا؟ چه نسبتی با اینجا و اکنون فرزندان ما دارد؟ و...

همه این‌ها می‌توانند موضوع گفت‌وگو برای بهسازی فرایندهای آموزش و یادگیری باشند. چنین کنیم. اگر از من شنیده‌اید که، واکاوی تدریس و مدرسه‌داری، یعنی صلح‌رحم، به این معنی است: گفت‌وگو و رحم به یکدیگر برای ساختن چشم‌اندازی تازه و پرورش هنر تماشاست. بر این اساس گفته‌اند که تماشای برخی فیلم‌ها از ساختنشان دشوارتر و خواندن برخی کتاب‌ها از نوشتنشان! بنابراین، به بهانه انجام مأموریت، خود را از هنر تماشا و ساختن چشم‌انداز و راهنمای عمل تازه محروم نکنیم. به خاطر داشته باشیم، بازاندیشی تجربه‌ها به یادگیری منجر می‌شود. ما با هم می‌آموزیم و بازاندیشی حین و پس از عمل از انجام آن لازم‌تر است. ■



نمی‌خواهم کلاس را به هم بزنم و معلم را به استهزا بگیرم. بقیه هم اشاره کردند که:

کاش معلم من می‌دانست شب‌های زیادی است که پدرم به خانه نمی‌آید؛

کاش معلم من می‌دانست که من سه روز در هفته بدون خوردن صبحانه به مدرسه می‌آیم؛

کاش معلم من می‌دانست این تکلیفی که دیروز داده، برای احمد آسان است، ولی برای من نه؛

کاش معلم من می‌دانست که خنده‌هایم از سر طعن یا شیطنت نیست؛

کاش معلم من می‌دانست که من بعضی درس‌ها مثل ... را دوست ندارم؛

کاش معلم من می‌دانست چقدر دوستش دارم و در عین حال می‌خواهم بداند که ما خیلی زرنگ هستیم؛

کاش معلم من می‌دانست که چقدر برای درس‌هایم وقت می‌گذارم؛

کاش معلم من می‌دانست تا کتاب درسی... را به دست می‌گیرم، مادرم نهیب می‌زند که خواندش دردی را دوا نمی‌کند و ...!

حالا بر همین سیاق به ذهنتان می‌رسد که کاش آقامون می‌دانست ...! کاش خانمم می‌دانست...! کاش مدیر کل می‌دانست...! کاش رئیس اداره آموزش من می‌دانست ...!

من خردادماه یک سالی دیپلم گرفتم و آخر همان سال به مدرسه رفتم؛ مقابل ۳۶ دانش آموز کلاس پنجم ابتدایی ایستاده بودم و سقف کلاس دور سرم می‌چرخید! مسئله پژوهشی من بعد از سی و چند سال، هنوز هم که اینجا ایستاده‌ام، همان است که بچه‌های کلاس درس پنجم ابتدایی در دهه شصت شمسی در میانه کویر مرکزی ایران برای من تعریف کردند. آن وقت‌ها و حالا هم خیلی چیزها را از مربیگری نمی‌دانستم. چند دوره کوتاه آموزشی دیده بودم، ولی از صحنه عمل تدریس خبر اثربخشی نداشتند. اتفاقی که برای خیلی از همکاران شما هم افتاده است یا می‌افتد.

در چالش با نزاع‌های هرروزه آموزگاری، به این فکر بودم که آیا ما در مدرسه رها شده‌ایم؟ یا می‌شود روشی پیدا کرد، مدلی پیدا کرد که ضمن اینکه ما کلاس درس را اداره می‌کنیم، ضمن اینکه به اصطلاح کار می‌کنیم، بتوانیم از هم بیاموزیم؟ مدرسه محل یادگیری ما آموزگاران چه ویژگی‌هایی می‌تواند داشته باشد؟